

# ادبیات کلاسیک،

بهترین راه ورود به دنیای نیاکان

ناصر ایرانی

ملک و ملکوت، عمیقاً دگرگون ساخته است در روابط ملتها و سنتهایشان اختلال ایجاد کرده. این اختلال در بدترین صورت بریدگی و دورافتادگی است و در بهترین صورت دشوار شدن ارتباط و درک و جذب.

و اما در مورد معاشرت با ادبیات کلاسیک باید گفت که در کار ارتباط و درک و جذب دو مشکل موجود است. مشکل اول زبان معاصر است که با زبان ادبیات کلاسیک اختلافهای عمده‌ای پیدا کرده است. این اختلافها گاه آشکارند و گاه پنهان. اختلافهای آشکار ساختارهای نحوی و مفرداتی هستند که در زبان معاصر به کار نمی‌روند. این مشکل را می‌توان به آسانی رفع کرد، با مراجعه به لغتنامه‌ها یا، آسانتر از این، درج معانی عبارات و واژه‌های متروک در ذیل صفحات یا آخر کتاب. ولی اختلافهای پنهان، جز نزد ادیبان و سخن‌شناسان، باعث بدفهمی می‌شوند. اینها عبارات و واژه‌هایی‌اند که در زبان معاصر هم به کار می‌روند منتهی کم و بیش با مفهوم دیگری. خواننده امروزی آنها را با مفهومی که در ذهن دارد می‌خواند و می‌فهمد و لذا فهم غلطی از سخن نویسنده یا شاعر پیدا می‌کند.

مشکل مهمتر ورطه عمیقی است که عالم ما را از عالم نیاکانمان جدا و دور کرده است. نسبتی که ایشان با ملک و ملکوت داشتند دیگر بود و نسبتی که ما با ملک و ملکوت داریم دیگر است. در مثل نسبتی که نیاکانمان با طبیعت و مراتب حیات، از جمادی گرفته تا نباتی و حیوانی و بالاتر، داشتند همان نسبتی نیست که ما با محیط زیست و جمادات و نباتات و حیوانات داریم؛ و تصویری که آنان از زمین و آسمان و انسان و آفرینش داشتند کمتر شباهتی به تصویری دارد که ما از این چیزها داریم. شاید چنین به نظر برسد که این اختلاف دو عالم همان اختلاف پنهانی است که بین زبان پیشینیان و زبان معاصران وجود دارد. لذا ذکر این نکته بی‌فایده نیست که آن اختلاف پنهان منحصراً جنبه زبانی دارد و به آسانی رفع می‌شود؛ تنها کافی است ادیبی معنای فراموش شده لغات و عباراتی را که اکنون معنای دیگری یافته‌اند در ذیل صفحات یا در آخر کتاب توضیح دهد؛ حال آنکه این اختلاف دو عالم جنبه معرفتی دارد، ناشی از اختلافی است که بین فهم

داستانهای محبوب القلوب، تألیف میرزا برخوردار فراهی، تلخیص علیرضا ذکاو تنی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۳.

متنهای ادبی فارسی، اعم از شعر و نثر، جز آنکه حفظ کننده و انتقال دهنده سنتهای زیبایی شناختی ادبی است حفظ کننده و انتقال دهنده سنتهای فرهنگی و ارزشها و آرمانهای معنوی ایرانی هم هست. سنتهای فرهنگی و ارزشها و آرمانهای معنوی ایرانی البته از طریق رسانه‌های دیگر هم حفظ و منتقل می‌شود، در مثل از طریق موسیقی و سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر، ولی توانایی متنهای ادبی در حفظ و انتقال سنتها بیشتر از هر رسانه دیگری است. از این رو بهترین راه ورود به دنیای نیاکان و درک و جذب سنتهای فرهنگی و ارزشها و آرمانهای معنوی ملی، و نیز آشنایی دست اول با سنتهای زیبایی شناختی ادبی، معاشرت همه عمره با ادبیات کلاسیک است.

نسبت ملت با سنت مثل نسبت درخت با ریشه است. همچنان که درخت از ریشه تغذیه می‌کند و نیرو می‌گیرد و استواری می‌یابد و بر آن قائم است، ملت نیز از پستان سنتهای معنوی و فرهنگی‌اش شیر می‌خورد و در دامن آنها پرورش می‌یابد. فرقی اگر هست در این است که انسان، و جامعه انسانی، برخلاف درخت بالقوه متفکر و سنجشگر و فعال و خلاق است، از خود آرمانی‌اش تصویری در ذهن دارد، و سنتهایش را با مقتضیات زمان و آن تصویر آرمانی هماهنگ می‌کند و آنها را غنی‌تر می‌سازد.

انسان و جامعه انسانی بالقوه متفکر و سنجشگر و فعال و خلاق است نه بالفعل. چه بسا که در عمل این تواناییهایش را به کار نگیرد و حتی آنها را از دست بدهد و زندگی نباتی پیدا کند. ولی هنگامی هم که آنها را از قوه به فعل درمی‌آورد ناگزیر باید از مایه سنت بهره جوید و گرنه زندگی معنوی و فرهنگی‌اش فطیر می‌شود. ملت بی‌سنت، یا ملت بریده و دورافتاده از سنتهایش، ملت پا در هوای فقیر و بی‌ثمری است - به‌ویژه در قلمرو معنویت و فرهنگ. تحولات فکری و علمی و تکنولوژیک معاصر که چهره جهان و نحوه زیست و تفکر و ذوق مردم، و به طور کلی نسبت آنان را با



نیاکانمان از دنیا و رفتارشان با آن و فهم ما از دنیا و رفتارمان با آن وجود دارد، و شخص در صورتی که از این اختلاف فهم و رفتار خبر نداشته باشد معنای دقیق سخن نویسنده و شاعر کلاسیک را نمی‌فهمد. از ظن خود بار او می‌شود و هیچ گمان آن هم نمی‌برد که فهم او وهمی است.

در فرهنگهای زنده و پویای امروزی برای رفع دو مشکلی که در کار معاشرت با ادبیات کلاسیک و درک مفاهیم و جذب کیفیتهای معنوی و زیبایی‌شناختی آن موجود است شیوه کارای امتحان شده‌ای پیش گرفته‌اند. این شیوه شبیه است (چون این مقاله به معرفی مجموعه‌ای از حکایات اختصاص دارد بیجا نیست مطلب را با یاری جستن از قصه‌ای بیان کنم) به تدبیری که مادر حسن کچل اندیشید تا او را از کنج اتاق به دنیای بیرون بکشاند. می‌دانید که مادر حسن کچل سببی جلوی در اتاق گذاشت، سبب دیگری چند قدم پیشتر روی زمین، و همین طور در طول حیاط چند قدم به چند قدم سببی روی زمین گذاشت تا به بیرون خانه رسید و سببی هم در کوچه گذاشت. این سببها مشوق خوشمزهای بودند که حسن کچل تبل را از خانه بیرون کشاندند و در تماس سازنده با جهان قرار دادند.

شیوه‌ای هم که فرهنگهای زنده و پویای امروزی پیش می‌گیرند تا مردم خود را در تماس سازنده با جهان ادبیات کلاسیکشان قرار دهند قدم به قدم است و هرمی شکل.

در قدم اول آن دسته از آثار کلاسیک را که برای گروه سنی پیش از دبستان جذابیت دارند تا حد ممکن خلاصه می‌کنند و با تصویرهای جذاب می‌آریند. این متون در واقع بیشتر تصویرند تا نوشته، و نقش ویژه آنها این است که چشم خردسالان خواندن و نوشتن نیاموخته را به جهان افسون کننده آثار کلاسیک کهنه و نو باز می‌کنند. گوششان هم از طریق کلماتی که مادر یا پدر از روی کتاب می‌خواند نخستین سخنرا را - که ممکن است تا عمر دارند در حافظه‌شان ثبت شود - می‌شنود. خود من تاکنون فرصت یافته‌ام در انتشار ترجمه چنین متنی از داستان مسحور کننده کتاب جنگل اثر ردیارد کیپلینگ سهمیم باشم، ولی نظیر آن را در زبان انگلیسی فراوان دیده‌ام.

در قدم دوم همین آثار کلاسیک را، و نیز آثاری را که برای هفت هشت ده سالگان جذابیت دارد، در خور ذوق و فهم آنان تلخیص می‌کنند و همچنان با تصویرهای جذاب می‌آریند. در این متون نوشته بیشتر از متون قدم اول است و نقشی مهمتر از تصویر در انتقال داستان به خواننده دارد ولی حجم آن در حدی است که حوصله کودکان نوآموز را سر نمی‌برد. خود من تاکنون در انتشار چندین عنوان از ترجمه چنین متونی مشارکت داشته‌ام و می‌دانم که ذائقه کودکان را با حلاوت آثار کلاسیک کهنه و نو آشنا می‌سازند

و آنان را چشته‌خوار می‌کنند.

در قدم سوم برای این چشته‌خواران، که حالا به سن نوجوانی رسیده‌اند، از آثار کلاسیک کهنه و نو متنهایی فراهم می‌آورند که گرچه کوتاه شده‌اند هم طعم متن اصلی را دارند و هم عطر آن را. این متنها را می‌توان پلی دانست که خواننده نوجوان را از متنهای کوتاه شده و ساده شده پیشین عبور می‌دهند و به متن اصلی آثار کلاسیک می‌رسانند.

در قدم چهارم متن اصلی آثار کلاسیک را در اختیار خواننده جوان قرار می‌دهند، منتهی همچنان به صورت اشتیاق‌برانگیزی. همراه با تصویرهای چشم‌نواز. نوع حروف و صفحه‌آرایی و قطع کتاب همه مطابق با ذوق و پسند جوانان.

خواننده حالا دیگر از طریق متنهایی که در هر مرحله از عمر در خانه و مدرسه، از روی تفتن یا به عنوان بخشی از درس ادبیات، در اختیار او گذاشته‌اند یا به جهان ادبیات گذاشته است در حالی که با این جهان و لذتهای ناب آن هیچ بیگانه نیست و چه بسا که از هم‌اکنون به آن خو کرده باشد. از اینجا به بعد متنهای ارزان قیمت برای عامه خوانندگان، متنهای به زبان امروزی بازنویسی شده آثار کلاسیک کهنه برای عامه خوانندگان، متنهای همراه با توضیح لغات و عبارات مشکل و متروک برای دانشجویان و خوانندگان جدیتر آثار کلاسیک، و متنهای انتقادی همراه با ذکر نسخه بدلهای اهل ادب و تحقیق به وفور چاپ و منتشر می‌شود.

از سوی دیگر آن قدر درباره شخصیت انسانی و ادبی هر نویسنده و شاعر، دوران زندگی او، پیشینیان و همعصران او، مقام و

موقعیت او در کل چشم انداز هنر داستان نویسی و شاعری، و دستاوردهای زیبایی شناختی او مقاله و رساله نوشته می شود، حتی گاهی درباره یک اثر او چندان مقاله و رساله تحلیلی نوشته می شود که نکته مبهمی در سخن او باقی نمی ماند و، مهمتر از این، فهم سخن او را در هر نسلی نو می کند و جامعتر.

و اما این شیوه قدم به قدم هر می شکل هم هست: خوانندگان خردسال قاعده هرم را تشکیل می دهند و عده آنان بیشتر از خوانندگان نوجوان و جوان است، و متنهایی که برای عامه خوانندگان چاپ و منتشر می شود پر خواننده تر از متنهایی انتقادی است که برای اهل ادب و تحقیق به چاپ می رسد. رأس هرم خامه ای است که روی شیر عامه خوانندگانی بسته می شود که از خردسالی با آثار کلاسیک انس پیدا کرده اند و از برکت معاشرت با آنها بلوغ فکری پیدا کرده اند و ذوق ادبی و هنری شان را پرورش داده اند. خامه البته پر کیفیت تر و قیمتی تر از شیر است ولی از آن مایه می گیرد و بالا می آید. ادیبان و سخن شناسان برجسته هم نه تنها خود از میان انس یافتگان با آثار کلاسیک برمی خیزند، بلکه کتابهای کم خواننده شان نیز با اتکا به سود زیادی انتشار می یابد که صنعت نشر از طریق انتشار و فروش کتابهای پر خواننده به دست می آورد.

ما در کشور خودمان با آنکه به سنتهای خود فراوان می نالیم و از تهاجم فرهنگی بیگانگان زیاد می نالیم در زمینه معاشرت کردن مردمان با متنهایی ادبی فارسی به قدری کم کار کرده ایم که نامنصفانه نیست اگر بگوییم تقریباً کاری نکرده ایم. آن کار کمی هم که کرده ایم چنان نیست که بزرگان کرده اند. اولاً پراکنده است و مرتبط با هم نیست تا راه مشخصی بسازد و خوانندگان را به

مقصودی برساند؛ و ثانیاً بیشتر به یک شاعر بزرگ و دیوان او می پردازد - به خواجه شیراز. البته هر چه بیشتر از حافظ و شعر او سخن گفته شود و دیوان او تصحیح و منتشر شود بهتر، او جای ویژه ای در تمدن و فرهنگ ایرانی و دل و روح فارسی زبانان دارد، ولی هنگامی که شخص به کوهستان بلند ادبیات فارسی نگاه می کند و آن همه قلعه به واقع هنوز کشف نشده می بیند، آن همه دیوان و کتاب بزرگ می بیند که هنوز متن معتبری از آنها در دسترس مشتاقان نیست، از خود می پرسد آیا بهتر نبود بخش بیشتری از نیروی ادبی کشور - که متأسفانه خود چندان زیاد نیست - به آن بزرگان و آثارشان می پرداخت؟

در این کمبود تأسف بار متنهایی کوتاه شده و ساده شده آثار ادبی، آقای علیرضا ذکاوتی فراگزولو متن ساده شده ای از محبوب القلوب میرزا برخوردار فراهی را در اختیار عامه خوانندگان قرار داده است. میرزا برخوردار فراهی طبق گفته آقای ذکاوتی حدود سال ۱۰۰۰ هـ ق یا دهه اول قرن یازدهم در اواسط دوران صفویه متولد شده است و به منشی گری اشتغال داشته. محبوب القلوب مجموعه ای است از قصه های مختلف که نویسنده برخی از آنها را از گنجینه ادبی فارسی که در کتابهای تاریخ و قصص محفوظ بوده است برداشت کرده و پاره ای دیگر را از خزانه فرهنگ شفاهی.

برای آنکه هم مزه ای از قصه های محبوب القلوب را به خوانندگان این مقاله بچشانیم، هم سبک میرزا برخوردار را در آفرینش قصه نشان دهیم و هم شیوه تثر نویسی او را و هم کار آقای ذکاوتی را در ساده سازی کتاب، متنهایی اصلی و ساده شده یک قصه کوتاه را عرضه می کنیم:

● متن ساده شده

● متن اصلی

## حکایت

مطرب طبع سخن پیرای اعمال تقریر این نکته چنین دست افشان نمود که شبی از شبها طراری که متاع حواس را از بساط بدن ربودی و احساس حواس را از اجسام اشیا جذب نمودی خود را بخانه یکی از محتشمان رسانید غنیمت وافری فراهم آورده چون بدر خانه رسید جمعی از شب گردان و عسسان باو برخوردند بار از پشت بکناری گذاشته در فکر بود که پای تعرض شب گردانرا بکنند چه خدعه ببندد در این اثنا جاروبی بدست وی افتاد شروع به جاروب کردن نمود شب گردان چون رسیدند پرسیدند که در این نیمه شب چه وقت جاروب کردنست دزد گفت صاحب خانه امشب فوت نموده و درب خانه کثیف است چون صباح درماندگی و شغلای دیگر خواهد بود اکنون

## حکایت

شبی از شبها طراری که متاع حواس را از بساط بدن ربودی خود را به خانه یکی از محتشمان رسانید. غنیمت وافری فراهم آورده چون به در خانه رسید جمعی از شبگردان و عسسان به او برخوردند. بار از پشت به کناری گذاشته در فکر بود که پای تعرض شبگردان را به کمنند چه خدعه ببندد. در این اثناء جاروبی به دست وی افتاد. شروع به جاروب کردن نمود. شبگردان چون رسیدند پرسیدند که در این نیمه شب چه وقت جاروب کردن است؟ دزد گفت: صاحبخانه امشب فوت نموده و درب خانه کثیف است، چون صباح درماندگی و شغلای دیگر خواهد بود اکنون

فرصت است جاروب می‌کنم شبگردان گفتند چون است که صدای شیون نمی‌آید طرار گفت صدای شیون را صباح خواهید شنید شبگردان رفته دزد به این وسیله متاع برداشت چون صبح شد صاحب آن مال از رهگذر وقوع این حادثه بشیون آمده چون شبگردان این معنی را شنیدند دانستند که آن شخص دزد بوده و در خانه را از روی تدبیر جاروب می‌کرده چندانکه از چپ و راست دویدند جز پشیمانی چاره ندیدند این مثل بدان آوردم که چون سررشته تدارک بدست درآید در آنچه باید کرد مسامحه جایز ندارد که انگشت بدن‌دان گزیدن نتیجه ندارد...

فرصت است جاروب می‌کنم. شبگردان گفتند: چون است که صدای شیون نمی‌آید؟ طرار گفت: صدای شیون را صباح خواهید شنید. شبگردان رفته، دزد به این وسیله متاع را برداشت. چون صبح شد صاحب آن مال از رهگذر وقوع این حادثه به شیون آمده چون شبگردان این معنی را شنیدند دانستند که آن شخص دزد بوده و در خانه [را] از روی تدبیر جاروب می‌کرده چندانکه از چپ و راست دویدند جز پشیمانی چاره ندیدند.

آقای ذکاوتی متن ساده شده کتاب را از روی محبوب القلوب - محفل آرا - رعنا و زیبا مشهور به شمس و قهقهه که در سال ۱۳۲۶ به همت مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر انتشار یافته فراهم آورده است و چنانکه خود در پیشگفتار تصریح نموده، با چاپ انتشارات بارانی (۱۳۴۰ شمسی) تطبیق کرده است. شیوه ایشان در ساده‌سازی اولاً حذف مطالب آغازین است که «در حمد خداوند» است و «در نعت حضرت رسول» و «در منقبت حضرت امیر» و «در سبب تألیف» کتاب - که ای کاش اثری از آنها در متن ساده شده باقی می‌ماند تا این متن تصور ناقصی از ساختار کتاب در ذهن خواننده پدید نیابد؛ ثانیاً حذف جمله‌ها و بخشهایی که نویسنده در آنها نکته‌های مختلفی را به اجمال یا تفصیل بیان می‌کند که گرچه به قصه‌ها ربط دارند جزء لازمی از آنها نیستند، و نیز حذف انواع زوایدی که در نثر نویسنده، و اصولاً در نثر نویسندگان دوران او، فراوان موجود است. آقای ذکاوتی خود در پیشگفتار کتاب گفته است: «از سالها پیش می‌اندیشیدم که هرگاه زواید و مترادفات و سجعهای بارد این کتاب پیراسته گردد و از نتایج اضافات و طول جملات که مخل معناست، کاسته شود جمال حقیقی آن چهره خواهد نمود.» حق با ایشان است. در متنی که پیراسته و منتشر کرده است جمال و لطف حقیقی قصه‌ها را می‌توان بی‌مزاحمت زواید دید و حس کرد.

پیشین در فرایند بازآفرینی با طبع نویسنده ترکیب می‌شود، رنگ و بوی آن را می‌گیرد، و به سبب همین عنصر اضافی به قصه نوی منحصر به فردی تبدیل می‌شود که به این صورت ویژه پیشتر نبوده و بعداً نیز به قلم هیچ نویسنده دیگری ممکن نیست نوشته بشود. مثالی می‌زنم تا اگر ابهامی در سختم هست روشن شود. ژان دو لافونتین در طول عمر ادبی‌اش، علاوه بر آثار دیگر، ۲۲۸ قصه نوشته است. او موضوع تمام این ۲۲۸ قصه را از ایساپ، قصه‌نویس نیمه‌افسانه‌ای یونان باستان، و سایر قصه‌سرایان بزرگ اروپایی و همچنین از قصه‌های مشرق زمین اخذ کرده است. با وجود این، گرچه خود او پس از انتشار نخستین جلد قصه‌ها، ۱۲۴ قصه جلد مزبور را ترجمه از ایساپ خواننده است، هیچ داستان‌شناسی آنها را ترجمه به حساب نمی‌آورد بلکه محصول هنری ذهن خلاق خود او می‌داند زیرا از مصالح پراکنده‌ای که از غرب و شرق فراهم آورده در کارخانه ذوق و قریحه نبوغ - آسایش، چنانکه خود به حق گفته، «یک کمدی، در صد پرده مختلف، که صحنه آن جهان است» ساخته، کمدی ممتاز منحصر به فردی که از یک سو خردورزیها و بلاهتها و سخاوتهای و خستهای و شادیهای و غمهای عام بشری را نشان می‌دهد و از سوی دیگر چندان بیانگر اوضاع اجتماعی فرانسه از دیدگاهی سنجشگر و آزادمنش است که لویی چهاردهم را خوش نمی‌آید و با عضویت او در آکادمی فرانسه مخالفت می‌کند.

قصه‌های محبوب القلوب نیز، مثل قصه‌های لافونتین و هر داستان اصیل دیگری، از یک سو خصلتهای عام بشری را نشان می‌دهد و از سوی دیگر زندگیهای فردی و اجتماعی انسان ایرانی همعصر نویسنده را در اواسط قرن یازدهم هجری قمری، قصه‌ها غالباً تلخند و به زبان داستان، که زبانی است تصویرپرداز و نمایشی، دورانی را نشان می‌دهند که در آن جهل و زورمرداری و حرص و فریبکاری و شقاوت بر خرد و آزادمنشی و قناعت و راستی و سعادت می‌چربد.

گفته شد که میرزا برخوردار فراهی محبوب القلوب را از گنجینه قصه‌های مکتوب و شفاهی برداشت کرده است. پس این را هم باید گفت که برداشت او از آن گنجینه برداشتی خلاق بوده، تا به آن حد که قصه‌های محبوب القلوب را باید قصه‌های خود او دانست. این نکته، این مالکیت قصه‌هایی که موضوع و خمیرمایه آنها از منبع تاریخ و ادبیات کلاسیک یا عامیانه برداشت می‌شود، تنها در مورد میرزا برخوردار صادق نیست. اصولاً این قبیل قصه‌ها در فرایند بازآفرینی، به قلم هر نویسنده‌ای که باشد، نو می‌شود و مال حلالتر از شیر مادر نویسنده. دلیلش هم آن است که قصه